

شانزده آذر - تقدیم به ورودی ۸۲

سال پیش دانش آموز بودی و روزت سیزده آبانی که با راهپیمایی صبح و جشن بعد از ظهر مدرسه می گذشت. گرچه پلاکاردی که به دستت می داند و شعاری که توی دهانت می انداختند با عقاید سیاسی مردهای فامیل در مهمانیهای خانوادگیتان، با رادیویی که از رفتن خورشید تا بازگشتش می گفت و می گفت و پدرت می شنید و تفسیر می کرد، نمی خواند. هرچه بود از رونویسی جبر و هندسه از روی تابلو کلاس بهتر بود. اما سالها گذشتند، دبیرستان هم ایستگاه آخری داشت که تو و همشاگردیهایت حال باید هر یک به راهی می رفتید. بغل دستیت دیپلمش را روی جهیزیه به خانه شوهر برد. دوست صمیمیت نان آور خانه شد و تو با گذشتن از التهاب کنکور دانشجویی شدی. روزت را برای بار اول کجا دیدی؟ از ورق شانزدهم آذرماه روی تقویم؟

بقیه در صفحه ۳

چرا من یک آنارشیست نیستم!

من یک آنارشیست نیستم چون یک مارکسیست هستم. من یک مارکسیست هستم چون شاهدیم که «جامعه معاصر به دو طبقه متخاصم تقسیم شده است: کارگران و زارعان فقیر و سلب مالکیت شده ای که با دست هایشان و با عرق ریختن هایشان همه ثروت سرشار این زمین را به وجود آورده اند و ثروتمندان، شاهان و رئیس جمهورانی که همه این ثروت ها را به نفع خود مصادره کرده اند. در برابر این سرمایه داران، حاکمان و رئیس جمهوران انگل حسی از خشم، عصبانیت و نفرت در من برانگیخته می شود. در حالی که در همان زمان در برابر طبقه کارگری که برده ابدی بورژوازی جهانی بوده احساس دلسوزی و تاسف می کنم.»

من یک مارکسیست هستم چون در قدم اول «هر نوع اقتدار» را رد نمی کنم. نمی توانم رد کنم، زیرا با رد هر نوع اقتدار در واقع نمی خواهم بطور جنبی اقتدار حاکم را تأیید کنم. و این کار را به یک آنارشیست می سپارم.

بقیه در صفحه ۲

پول و سرمایه

و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون (۲)

صفحه ۴

جوان سوسیالیست

نشریه اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی ایران

<http://www.javaan.net>

javan1378@hotmail.com

شماره ۸
۱۶ آذر ۱۳۸۲

اصلاح طلبان جایی در میان دانشجویان ندارند!

محمدرضا خاتمی در بخشی از برنامه افطار مشترک جبهه مشارکت و اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های تهران که از سوی کمیته دانشجویی جبهه مشارکت، ۲۷ آبان در خصوص انتخابات مجلس هفتم برگزار شد، به تبیین مواضع جبهه مشارکت پرداخته؛ و دانشجویان را فارغ از تعلقات و وابستگی های روزمره توصیف کرد و با تأکید بر اینکه نظرات دانشجویان را بدین لحاظ همیشه محترم می داند، گفت: حوادث خرداد و تیر ماه گذشته شوکی به نیروهای سیاسی وارد کرد که در پی آن احساس کردیم با پافشاری بر اصول مردمی خود، به بازنگری در روشهایمان بپردازیم. وی با تأکید بر شفاف و مشخص بودن مواضع جبهه مشارکت به عنوان نیروی سیاسی و همچنین بخشی از حاکمیت، به انتقاداتی که از این حزب می شود اشاره کرد و گفت: ما این انتقادات را مفید و در اصلاح روشهایمان موثر می دانیم.

لازم به ذکر است که آقای محمد رضا خاتمی و جبهه ایشان به عنوان «بخشی از حاکمیت» همراه با بخش دیگر از حاکمیت مسنول سرکوب و ارباب دانشجویان بوده است. امروز دیگر «انتقاد از خود» دردی را دوا نمی کند. چنانچه جبهه مشارکت و انجمن های اسلامی وابسته به آن به دمکراسی و استقلال دانشجویان اعتقاد دارند؛ بایستی شرایطی آماده کنند که دانشجویان اتحادیه های مستقل دانشجویی خود را تشکیل دهند.

بقیه در ص ۲

و پس از نابود کردن آن و همه آثار باقیمانده از آن اینک خود را بمثابة یک طبقه باقی مانده منحل کرده و اجتماع انسانی را گسترش می دهد.

من یک سوسیالیست انقلابی هستم و فریب آنارشیزم را نخواهم خورد. آنارشیزم نمی تواند مرا فریب دهد زیرا فریب همزاد آن یعنی رفرمیزم را نمی خورم. رفرمیزم نقشه شکست خود را قبل از وقوع انقلاب کارگری می کشد و همزاد خود، آنارشیزم را برای بعد از وقوع این انقلاب پس انداز می کند.

رفرمیزم می داند که بروز اقتدار تنها از طریق پوشیدن لباس اقتدار به تن فرد مقتدر نیست. رفرمیزم می داند که اقتدار طبقه سرمایه دار از طریق تسلط آن بر مالکیت و به انحصار کشاندن آن است. اقتدار آن در سرمایه آن است. رفرمیزم آنگاه که در تلاش خود برای به بیراهه کشاندن مبارزات ضد سرمایه داری طبقه کارگر ناکام می ماند از همزاد خود آنارشیزم یاری می گیرد. آنارشیزم ابتدا دیکتاتوری پرولتاریا را با دیکتاتوری سرمایه داری یکی می کند و آن را اقتدار و اقتدار را در «تضاد با توده ها»

می داند. کدام توده ها؟ توده های کارگر و مزد بگیران و دهقانان فقیر؟ آنها که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل می دهند؟ آیا آنها خودشان بر خودشان دیکتاتوری اعمال می کنند؟ خیر. آنها قوانینی را به جامعه دیکته می کنند که با اجرای آن رفاه و آسایش تا پائین ترین افراد و فقیرترین فرد جامعه تامین می شود.

این قوانین را دیکته می کنند زیرا جامعه هنوز طبقاتی است. در این شرایط طبقه سرمایه دار فقط اقتدار و دیکته کردن قوانین خود به جامعه را از دست داده اما همچنان به شکل یک طبقه در جامعه حضور دارد. سرمایه داران شکست خورده با انبوه ثروتی که از قبل از طریق چپاول ارزشهایی که کارگران ایجاد کرده اند هر لحظه مترصد به دست گرفتن دوباره قدرت سیاسی هستند. اگر طبقه کارگر پیروز شده در انقلاب نتواند دیکتاتوری انقلابی خود را به عنوان دست آورد انقلاب حفظ کند روز بعد از پیروزی شکست خود را اعلام خواهد کرد. در این شرایط آنارشیزم هنوز حضور طبقات را می بیند اما طبقه کارگر پیروز شده را دعوت به صرف نظر کردن از قهر انقلابی می کند. شکست رفرمیزم قبل از انقلاب را اینک

چرا من یک آنارشیزم نیستم

بقیه از ص ۱

من مخالف مالکیت خصوصی هستم چون نه تنها «مالکیت خصوصی تا زمانی که در دستن انگل های سرمایه دار است، همان دزدی است» بلکه اصولاً مالکیت خصوصی همان دزدی و استثمار است، حال در دست هر قشری که باشد. من یک مارکسیست هستم نه برای اینکه «اخلاق سرمایه داری و نیز سرمایه داری تحریف شده»، برای اصلاح این تحریفات آنارشیزم بودن کفایت می کند. مارکسیستم چون معتقد نیستم اخلاق سرمایه داری و خود سرمایه داری تحریف شده است، آنچه در اخلاق سرمایه داری و خود سرمایه داری وجود دارد و افعیت سرمایه داری است بدون هیچ تحریفی. اشتباهی نیست که با تصحیح آن عقلایی شود، نکبتی است که باید در کلیتش نفی شود.

مذهب هاله تعمید کننده مناسبات سرمایه داریست و نیازی به «سرزنش» ندارد. چون خود نقش سرزنش کنندگی را دارد. با نفی زمینه حیات آن یعنی نظام طبقاتی، مذهب چیزی برای تعمید کردن ندارد و ضرورت حضورش را از دست می دهد.

من یک آنارشیزم نیستم که باور کنم «مبارزه طبقاتی فعلی تنها زمانی پایان خواهد یافت که توده های زحمت کش به شکل یک طبقه سازماندهی شوند، منافع حقیقی ایشان را بدست آورند و به وسیله انقلاب خشن سوسیالیستی همه ثروت های زمین را به تسلط خود در آورند.»

من یک مارکسیست هستم و باور دارم که مبارزه طبقاتی فعلی با سازمان دهی شدن توده های زحمت کش به شکل یک طبقه اولاً به وسیله حزب انقلاب اجتماعی این طبقه میسر است و ثانیاً این تازه در ادامه مراحل آغازین مبارزه طبقاتی است و نه پایان آن. طبقه کارگر خود را به مثابه یک طبقه سازماندهی می کند برای مقابله با طبقه سرمایه دار

اصلاح طلبان جایی در میان دانشجویان ندارند!

بقیه از ص ۱

اتحادیه مستقل دانشجویی اتحادیه هایی هستند که باید مستقل از تمام جناح ها و احزاب حاکمیت از جمله جبهه مشارکت باشد. در اتحادیه مستقل دانشجویی باید بر روی تمام نظریات موجود در جامعه باز باشد. در جامعه ما نظرگاههای مختلفی وجود دارند: اسلامی، ملی، سوسیالیستی و غیره. در درون اتحادیه مستقل دانشجویی نمی توان تنها یک ایدئولوژی خاص، آنهم ایدئولوژی حاکمیت، را داشت.

چنانچه انجمن های اسلامی وابسته به جبهه مشارکت به دمکراسی در جنبش دانشجویی اعتقاد دارند؛ باید تکلیف لباس شخصی ها در دانشگاهها را روشن کنند. این اوپاش که همه آنها را می شناسند باید افشا و منزوی گردند. چرا جبهه مشارکت در مقابل این اوپاش سکوت اختیار کرده و هیچ اقدامی انجام نمی دهد؟ چگونه می توان آزاده به ایجاد تشکل دانشجویی دست زد و جاسوسان حاکمیت را در درون خود همراه داشت؟

نظر انجمن های اسلامی در مورد سیاست خصوصی سازی های دانشگاهها و شکل مبارزه آنها چیست؟ چرا در مورد این موارد اقدامی نشده است؟ طبیعی است که گرایش هایی که «بخشی از حاکمیت» بوده؛ نمی توانند به درخواست های دانشجویان پاسخ مساعد دهند. تنها اتحادیه های مستقل (از حاکمیت) قادر به بررسی و تقلا برای رسیدن به اهداف دانشجویان هستند.

دانشجویان سوسیالیست انقلابی خواهان تشکیل یک اتحادیه مستقل دانشجویی (متشکل از تمام گرایش های نظری) است که مسایل دانشجویی را مستقل از احزاب موجود بررسی و اقدامات لازم را بدون فشار و ارباب توسط لباس شخصی ها انجام دهد.

مینا راوندی- ۲۹ آبان ۱۳۸۲

شانزده آذر تقدیم به ورودی ۸۲

بقیه از ص ۱

صف می کشند. خود ما بهتر می دانیم چگونه یادش را زنده نگاه داریم. به رسم این نیم قرن، ما اجتماع بزرگی از دانشجویان می شویم که خواستهای خود را فریاد می زنیم. دست در دست هم یار دبستانی می خوانیم و با کارگران، توده های مزد بگیر فقیر هم پیمان می شویم برای رهایی از استبداد و بندگی. روز معارفه به تو نگفتند، به ما نیز که دانشجویی تنها نت برداری و امتحان پایان ترم نیست. دانشجوی بودن، چشم باز کردن و دیدن دردها و معضلات جامعه است و به دنبال آن کشف راه حل و تلاش برای عملی ساختن آنچه که وضع حاضر را زیور و کندپس وظیفه ما است تا آن چه را که پیشینیان به ما گفتند حال به تو بگوییم و وظیفه ما است که جز گفتن، خشممان از مناسبات موجود را در دگرگون کردن این مناسبات تخلیه کنیم

تولد دوباره ات مبارک
رزا جوان-۱۴ آذر ۱۳۸۲

بخشی از:

فراخوان اتحادیه دانشجویان مبارز مشهد

۱۶ آذر، فریاد انقلاب مدرن فراخوان به تظاهرات.....

"..... ۲۰ خرداد تا ۱۸ تیر امسال، ایران صحنه مبارزه و جنگ قهر آمیز دانشجویان، جوانان و مردم با رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی بود. گرچه پس از ۱۸ تیر فضای کاملاً بی جنب و جوشی بر کل کشور حاکم شد، ولی ما می توانیم و باید این فضا را زنده کنیم. رژیم سفاک و فاشیستی جمهوری اسلامی با بازداشت گسترده جوانان و دانشجویان در تهران و مشهد و اصفهان و شیراز و ارومیه و تبریز و رشت و اهواز و کرمانشاه و آمل و دیگر شهرهای ایران به همراه کمیته های انضباطی دانشگاهها، خاکستر مرگ را در بین جامعه پاشیدند. ولی ما با به صحنه آمدن دوباره خواب خوش خرگوشی را از رژیم اسلامی می رباییم. حتی یک لحظه هم نباید آنها را راحت بگذاریم، باید امنیت کشور را بر هم بزنیم، باید آشوب بیا کنیم، باید اغتشاش ایجاد کنیم، باید آرامش و امنیت رژیم اسلامی و نوکرانش را برهم زنیم، باید از هر فرصتی و هر ابزاری برای تحمیل اراده

آناشیزم بعد از وقوع انقلاب جبران می کند. سلاح طبقه کارگر پیروز برای حفظ پیروزی خویش، اعمال دیکتاتوری اکثریت عظیم اجتماع است که منافع اقلیت ناچیز سرمایه داری را به خطر می اندازد. آناشیزم این طبقه را سرزنش می کند تا این سلاح را به زمین بگذارد. حدس اتفاقات بعد از این کار دشواری نیست.

من یک آناشیزست نیستم زیرا نمی دانم چگونه می توان به انقلاب معتقد بود اما به اقتدار و قهر انقلابی معتقد نبودم. آناشیزست نیستم چون نمی دانم منظور آناشیزم از «انقلاب خشن سوسیالیستی» چیست. مارکسیست هستم چون می دانم خشونت انقلاب کارگران ناشی از خشم طبقاتی آنها ناشی از سالیان دراز به بردگی کشیده شدن آنها است. پاره کردن زنجیرهای پایشان به خشونت و اقتداری نیاز دارد که این قهر و خشونت تنها دامن قفل کنندگان آن زنجیرها را می گیرد. بقاء آزادی پاهای رها شده از زنجیر تنها در گرو گسترش آنچنان دمکراسی است که ادامه آن حتی تصور به زنجیر کشیدن انسان در ذهن کسی خطور نکند.

این دمکراسی کارگران، سرمایه داران شکست خورده را خوش نمی آید زیرا که این دمکراسی همان اقتدار طبقه کارگر است. این دمکراسی همان چیزی است که با دیکته شدنش بر کل جامعه، بشریت برای اولین بار می تواند آزادی و دمکراسی را تعریفی ملموس و زنده کند، دمکراسی را لمس کند، مادیت آن را حس کند.

من یک مارکسیست هستم و به همین دلیل آناشیزم را بعنوان یک وسیله منحرف سازی جنبش سوسیالیستی افشا می کنم.

احمد رضایی
۲۷ آبان ۱۳۸۲

و آیا از خود پرسیدی که مناسبتش چیست؟ در هیچ تقویمی نمی نویسند که نیم قرن پیش در چنین روزی چه اتفاقی افتاده است. پس بگذار ما برایت بگوییم ما که قدیمی تر هستیم و خود قصه را از دانشجویان بزرگتر شنیدیم. درست نیم قرن پیش، زمانی که چند ماهی از کودتای سیاه مرداد نگذشته بود، خبر سفر نیکسون نماینده ویژه سردمدار استعمارگران جهان، اولین تیشه را بر ریشه علف هرز رژیم پهلوی زد. توهم دیکتاتور دست نشاندۀ و ارباب بزرگش به دست دانشجویان دانشگاه تهران شکسته شد که رویینی کودتا خیالی بیش نبوده است. دانشجویان معترض به بهای جان باختن بزرگتیا، قتلدچی و شریعت رضوی رخوت را شکستند. رخوتی را که سیاهی کودتا، سرکوب و نمایش قدرت دولت بر اراده ی توده ها حاکم کرده بود. و یاد آن حماسه سینه به سینه به ما رسید. چراکه نه سلطنت پهلوی را خوش بود و نه ولایت آخوندی را هست که دانشجویان بدانند وارث چه رسالت بزرگی هستند. رسالتی که نه خون آن سه دانشجو بلکه بستری که در آن جاری شد بر دوش ما می گذارد. ما فرزندان توده هایی هستیم که باید زبان فریادشان شویم. زبان بیان دردشان، که از ثمره رنج آنها تحصیل می کنیم. اصالت روزمان در حرکت ضد استعماری ۱۶ آذر ۱۳۳۲ است. حرکتی که بر علیه حکومتی وابسته و آلت دست کاپیتالیسم به طور خودجوش انجام شد. و تو رفیق جوان من باید بدانی که قرار نیست اتفاقی بیفتد، نه کلاسی تعطیل می شود و نه جشنی برگزار. ما را برای نمایش به میدان شهر نمی برند. پلاکارد به دستمان نمی دهند. و چه خوب که چنین است، که اصالت روزمان در دست نامحرم حقیر نمی شود. روز بزرگ ما یکی از انگشت شمار مناسبت هایی است که می توانیم استقلال خود را از همه بخشهای وابسته حکومتی نمایش بدهیم چراکه نهادهای وابسته در چنین موقعیتهایی نه در کنار ما که در مقابل ما

و خواسته هایمان به صاحبان قدرت استفاده کنیم.

... کیست که دیگر باور کند رژیم را می توان با رفراندوم عوض کرد. رژیم جمهوری اسلامی تا دندان مسلح و مصمم به ایستادگی در برابر خواست ماست. با تحریم انتخابات و تحصن و تظاهراتهای مسالمت آمیز نمی توان رژیم را حتی یک قدم به عقب راند. گرچه با خشونت هیجانی و بدون سازماندهی و تشکیلات و امکانات مالی هم نتیجه ای جز شکست نسبییمان نمی شود. تنها با اقدام خشونت آمیز و رادیکال به صورت سازماندهی شده می توان اعمال قدرت کرد. کاری که ما تا به حال در آن ضعف داشتیم. ولی چاره ای نداریم. باید متشکل شویم. این اشکال بزرگی است که تجمعات و اعتراضات ما پراکنده برگزار می شود...."

پول و سرمایه

و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون (۲)

ادامه از نشریه شماره ۷

در یونان و روم باستان نیز جامعه بر پایه برده داری بنا شده بود. اینکه فرهنگ این جوامع به چنان سطح والایی دست یافت تا اندازه ای از این رو بود که برده ها کلیه کارهای یدی را به انجام می رساندند و بدین ترتیب شهروندان می توانستند بخش زیادی از وقت خود را صرف فعالیت های سیاسی، فرهنگی، هنری، و ورزشی کنند.^۱

« در جوامع موسوم به "شیوه تولید آسیایی" (امپراطوری های شرق باستان) شورش های بسیاری رخ داد. در چین، قیام های بی شمار دهقانی انگ خویش را بر پیکره تاریخ سلسله هایی که پیاپی بر امپراطوری چین حکومت کردند کوبیده اند. ژاپن نیز شاهد تعداد بسیاری قیام های دهقانی، بویژه در سده هجدهم، بوده است.

در یونان و روم باستان، یک رده پی در پی از شورش های بردگان پدید آمد که مشهورترینشان را اسپارتاکوس رهبری کرد. این شورش ها در سقوط امپراطوری روم سهم بسزانی داشتند. در میان شهروندان آزاد پیکارهای سختی بین طبقه دهقانان بدهکار و تجار

رباخوار، بین دارندگان و بی چیزان درگیر بود.»^۲

در نتیجه این قیامها و در آخر، آن رعایا صاحب قطعه زمین خود شدند. حالا دیگر میتوانستند بر روی زمین «خود» کار کنند و صد درصد استفاده را هم از فروش محصول خود ببرند. اما فنودالهای بزرگ از تاکتیک دیگری برای سود بردن در این مرحله استفاده کردند: از آنجاییکه رعایا بعلت نیاز مبرم لحظه ای خود، مجبور بودند، محصولات خود را بالاخص به بازار برده و بفروش برسانند، فنودالها این محصولات را میخریدند و در انبارها انباشته میکردند و در دوران کمپایی آنها، همان محصولات را به همین رعایا با قیمت گران میفروختند.

در اینجا نیز ناگفته نماند که بشر وارد عصر «پول» شده بود و دیگر کمتر تبادل کالا میکرد. در ضمن عصر ابزار ماشینی نیز فرا رسیده بود و با پیشرفت ابزار ماشینی، سطح تولید و نیز سطح زندگی مردم میرفت که تغییر کند. در مقطعی از زمان دیگر کشاورزی و آهیم بشکل متداول آن، تنها ممر کار و ثروت نبود. بلکه در شهرها ساختن ماشین آلات مختلف نیز رشته دیگری از کار و درآمد شده بود.

این روند برای فنودالهای پرقدرت آن روزگار بسیار دردناک آمد. زیرا در برابر خود رقیبی میدیدند که عملاً داشت دکان آنها را تخته میکرد. جنگها و خونریزی های زیادی در این راه بین فنودالها و سرمایه های تازه وارد شهری در اروپا در گرفت. این سرمایه دارهای شهری یا «بورژوا»ها مبارزات بین طبقاتی نوینی را در کنار مبارزات طبقاتی دهقانان پایه گذاشتند. مندل در اینباره مینویسد:

« در سده های میانی، مبارزات طبقاتی اربابان فنودال را در برابر جماعت های آزاد که بر پایه تولید خرده کالایی استوار بودند، قرار داد و نیز در دورن این جماعت ها پیشه وران در برابر تجار و پاره ای از پیشه وران شهری در برابر دهقانان اطراف شهر قرار گرفته بودند. سرسخت ترین مبارزات طبقاتی میان اشرافیت فنودال و دهقانی که در پی رهایی خود از یوغ فنودالی می کوشیدند در گرفت. چهره های انقلابی این سنیزها را در مبارزات ژاکری ها در فرانسه، جنگ های وات تسایلر در انگلستان، جنگ های هوسیت ها در

بوهم، و جنگ های دهقانی سده شانزدهم در آلمان به روشنی می توان دید.

تاریخ بین سده های شانزدهم و هجدهم با پیکارهای طبقاتی میان اشرافیت و بورژوازی، میان استادان پیشه ور و شاگردانشان، میان بانکداران و بازرگانان ثروتمند از یک سو و کارگران ساده شهرها از سوی دیگر و ... مشخص می شود. این مبارزات گشاینده دوره انقلابهای بورژوازی، سرمایه داری نوین، و مبارزات طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی بود»^۳

انقلاب فرانسه

تا اینکه با انقلاب فرانسه قرن ۱۸ که به «انقلاب صنعتی» معروف است، فنودالهای اروپا عملاً قدرت حاکمیت را به سرمایه داران شهری که به «بورژوا» (یعنی شهرنشین) معروف اند، باختند. به این ترتیب، دوران فنودالیزم پایان یافته و نظام سرمایه داری به قدرت نشست.

مشخصه این دوران این بود که «بورژوازی» که این طبقه جدید در جامعه اروپا بود، نیروی کار انسانها را در برابر مقداری مشخص پول میخرد. از آنجاییکه این نوع کار کردن با برده بودن یا بر روی زمین دیگران یا زمین خود کار کردن فرق میکرد - بعبارت دیگر تنها چیزی که این انسانها داشتند، نیروی بدنی اشان بود که به فروش میگذاشتند، به آنها کارگر یا «پرولتاریا» میگویند. لذا ما وارد دوران سرمایه داری یا «کاپینالیزم» شده و طبقه سرمایه دار یا بورژوازی را در برابر طبقه کارگر یا «پرولتاریا» میبینیم.

در دوران انقلاب بورژوازی و در ابتدای روی کار آمدن نظام سرمایه داری، بورژوازی چهره ای انقلابی داشت و در حقیقت به کمک همان رعایای فقیر که از دوشیده شدن شیره جانشان بوسیله فنودالها، جانشان به لبشان رسیده بود، در جنگ با فنودالیزم پیروز شد. لذا در این مقطع و برای دورانی ماهیت «بورژوازی ملی» را داشتند. یعنی سرمایه دارانی که در جبهه مردمی قرار میگرفتند.

ادامه دارد